

بخشی از جلد دوم

تذکره شعرا کسرن اول بهائی

در شرح احوال و آثار جناب آقا میرزا حسن اویس‌العلی طالقانی

ایادی امرالله علیه رضوان الله

نوسه بی مطبوعات اری
۱۲۹ بیج

مقدّمه

بعد الحمد . چون جلد دوم تذکره شعرای قرن اول بهائی که مصدر یاسم شریف جناب آقا میرزا حسن ادیب العلمای طالقانی ایادی امرالله در دوره میثاق منتشر شد جمعی از دوستان ذی مقدار و علاقمندان باآثار تقاضا نمودند و تذکر دادند که از آنجا که شرح احوال و داستان مسافرت حضرت ادیب باصفهان خود می تواند جزوه ای جداگانه باشد و بتنهائی مرسوم استفاده علاقه مندان قرار گیرد بی مناسبت نخواهد بود اگر آن مقدار از تذکره بطور کتابی مستقل تکثیر گردد و چون این تذکر و تقاضا تکرار یافت و لجنه محترمه نشر اثر نیز با آن موافقت فرمود اینک عین پنجاه و شش صفحه اول کتاب تذکره جداگانه تکثیر و در دسترس طالبان قرار داده میشود و ضمناً چند فقره از الواح مبارکه صادره بافتخار جناب ادیب که درجش در تذکره مناسب نمی نمود در این جزوه که خاص اوست مندرج میگردد تا این افتخار که برای همیشه اوراست پیوسته مطمح نظرها نیز قرار گیرد . و ماتوفیقنا الا بالله الملی الابهی .

ذکائی بیضائی

طهران حضرت ایادی امرالله جناب ادیب

دستان الهی علیه بهاء الله الابهی

* هوالله *

ای منادی پیمان نامه رسید مرقوم فرموده بودید که رساله ای بقواعد فلسفه در اثبات حقیقت مظاهر قدسیه و این ظهور اعظم نگاشته اید و تدریس بجوانان این عصر رحمانی و نورسیدگان باغ الهی مینمائید این خبر سبب سرور بود زیرا وظائف اصلیه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت حقیقت مظاهر مقدسه است علی الخصوص درین ایام بقواعد فلسفه طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و بمعقول متشبث و مقتنع و مسرور باری تا توانید براهین قاطعه و دلائل واضحه عقلی و نقلی بر اثبات الوهیت و وحدانیت الهی و حقیقت مظاهرتو مقدسه سبحانی نمائید جناب مستر اسپرک (۱) را نهایت مهربانی مجری دارید تا در تدریس نهایت همت را مبذول دارد و عليك البهاء الابهی ع ع

(۱) مستر اسپرک امریکائی که در ایران باسکندر خان معروف شده بود مدتها در مدرسه امری تربیت طهران انگلیسی تدریس میکرد و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بود

طهران جناب ادیب علیہ بہاء اللہ الابیہی

* هوالله *

ای منادی میثاق نامه شما رسید و از قضای اتفاق جناب مسیو دریفوس و امة الله المنجذبة مس لورا بارنسی موجود بودند در خصوص معلمه و حکیمه با آنان مشورت شد گفتند ممکن است لهذا در این خصوص به مستر ودکا در امریکا مرقوم شد و انشاء الله عنقریب جواب وارد و بشما تفصیل مرقوم خواهد شد ولی چون بدایت تأسیس است دو حکیمه و دو معلمه مشکل است باید بیک حکیمه و یک معلمه اکتفا نمائید و نهایت همت را باید یاران الهی در ترفیه و ترویج و تفریح آنان مجری دارند و همچنین در انتظام مکتب که روز بروز ترقی نماید والا سبب رسوائی است و البته یاران الهی بآن راضی نگردند در خصوص انقلاب ایران مرقوم نموده بودید این انقلاب منصوص کتاب اقدس است و شدید است در اول و آخر مرقوم گردید که یاران باید از جمیع احزاب در کنار باشند و از هر غائله بی اجتناب نمایند امور ناسوتی را بناسوتیان

واگذارند و سیاسی را بسیاسیان ولی باید شب و روز
 جانفشانی نمایند و بزبان و دل و جان بتریت نفوس
 انسانی پردازند اخلاق رحمانی بیاموزند و بنفحات قدس
 ملکوت ابهی هر نفس طالبی را حیات جدید بخشند تا
 بعون و عنایت حق در قطب امکان علم راستی و درستی
 و آشتی و حق پرستی برافرازد جهان را مونس یکدیگر
 نمایند و عالمیان را عاشق و مشتاق یکدیگر تا از جمیع آفاق
 نمره یابها^۱ الابهی بلند شود و فریاد ولوله در شهر
 نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی
 دوست برآرند این امر مهم است و مادون آن ملاحظ
 صبیان و هر چند سیاست در رتبه خود اهمیت دارد و
 همچنین
 سایر امور مثل تجارت و صناعت و زراعت جمیع این قضایا
 مانند طعنه صبیانست پس احبای الهی باید مشغول
 بتریت نفوس انسانی شوند تا کل را در ظل کلمه واحد و در
 سایه خیمه صلح عمومی و محبت الهی درآرند و این مقام
 مقتضی آنست که با هیچ حزبی از احزاب متجادله و متنازعه
 عالم همدم و دمساز نگردند . الهی الهی هذا عبدك
 الذی توجه الی ملكوت رحمانیتك و اخلص وجهه
 لوجهك و انقطع عما سواك و رتل آیات توحیدك و نطق
 بنعمتك و محامدك و تمجیدك ای رب قد وهن منه العظم

واشتعل منه الرأس ولم يزل يدعوك في بطون الليالي
 واطراف النهار ويناجيك بقلب طافح بصهبا الاسرار
 ونطق فائق بين ملاء الاسرار رب يسر له مناه واحسن
 مشواه واجعله آية رحمتك بين الورى انك انت الكريم
 العزيز الوهاب وانك انت المقدر الرحمن الرحيم .

طهران

جناب میرزا هدایت الله و جناب میرزا کمال ابناء
خال آقا میرزا احمد سهراب علیهم بهاء الله الابهی

* هو الله *

ای دو بنده جمال مبارک نامه نیکه بجناب آقا میرزا
احمد سهراب نوشته بودید ملاحظه گردید چون دلالت
بر سرور و صحت شما داشت کمال انبساط حاصل گردید
الحمد لله موفق بمدرسه تربیت شدید در نزد عبدالبهاء
بینهایت مقبول است و مؤسس آن حضرت ادیب دبستان
الهی چون به نیت خالص تأسیس گردید این مدرسه
روز بروز در ترقیست و من از مدیر آن مدرسه بینهایت
مسرور و خوشنودم زیرا فی الحقیقه نهایت همت در نظم
و ترتیب آن مدرسه دارد و یقین است که توجه تامه بشماها
دارد و در حسن تربیت شما میگوید من در حق شماها
دعا میکنم که توفیقات الهیه تائید کند و چنان تحصیل
نمائید و تربیت گردید که سبب سرور آقا میرزا احمد شوید
مکتوب جو ف را بجناب اخوی آقا میرزا عنایت الله سهراب
برسانید و علیکما البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

” ز ”

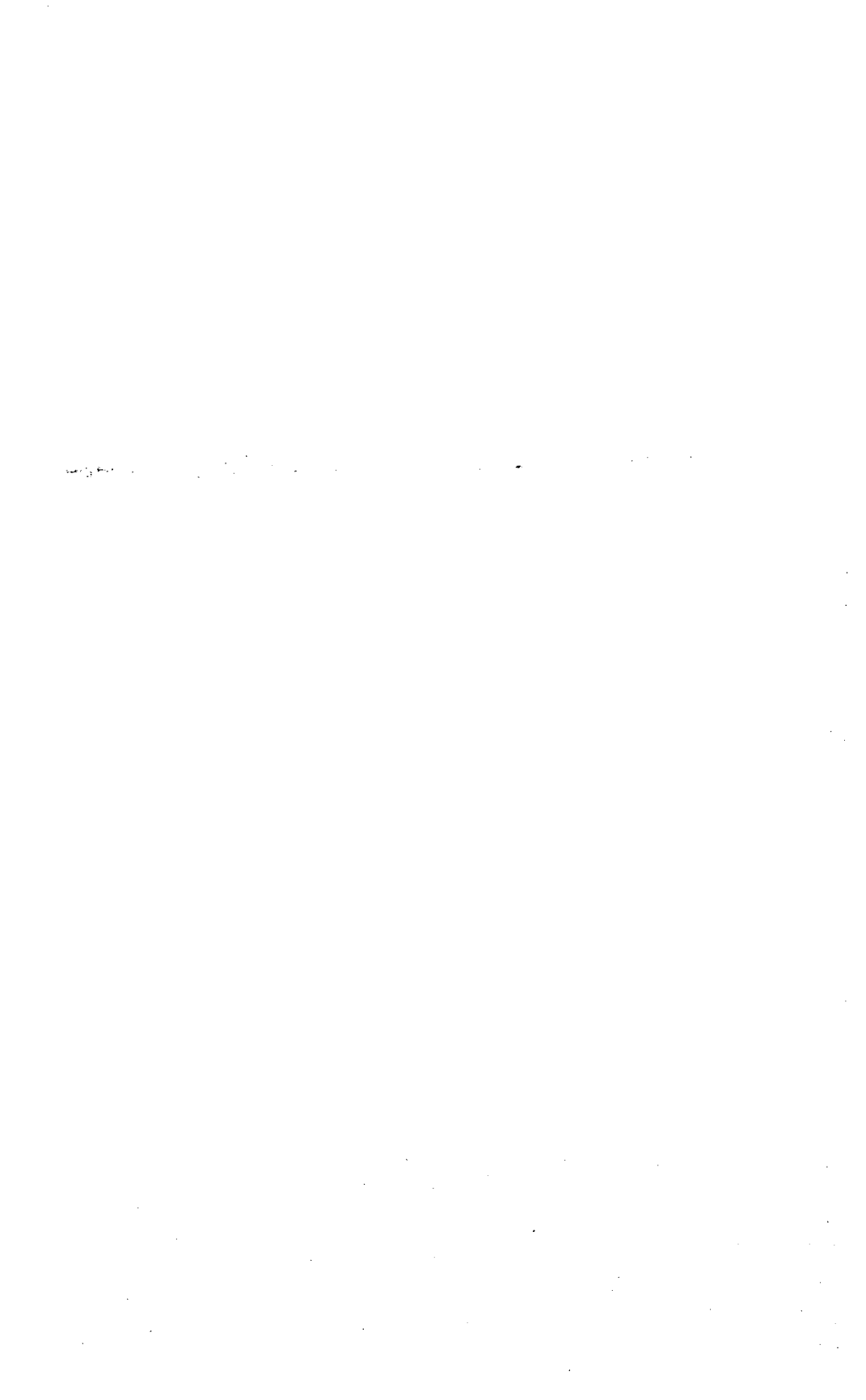
این لوح مبارک از مجموعه الواح مقدسه حضرت آقامیرزا
حسن ادیب طالقانی ایادی امرالله علیه رضوان الله
صفحه ۲۶۹ استنساخ و بوسیله این عبد فانی نصرالله
رستگار طالقانی مقابله شد .

طهران حضرت اديب دبستان النهى عليه بهاء الله الابهى

* هو الله *

يا من اختاره الله لاعلاء كلمته بين الورى قد حضرت
 نعمة لك الفراء الدالة على انجذابك بنفحات الله وثباتك
 على ميثاق الله طوى لك بما خدمت امرالله وكنت فتى
 زكياً ونشرت نفحات الله وانت كهلاً وفياً واستقمت
 على دين الله وكنت شيخاً جليلاً اسئل الله ان يوئدك
 فى جميع الشئون و يجعلك آية الهدى بين الورى ناطقاً
 بالشناء على الله مطمئناً بفضل الله راضياً مرضياً بيمين
 احباء الله وانى استبشرت برجوع ابنك العزيز من باريس
 وهو اليك السفير اسئل الله ان يجعله خلفاً صالحاً لك
 يحافظ على البنيان الذى بيئته بقوة الميثاق و يناغى فى
 علوه السبع الطبايق و عليك البهاء الابهى .

١٢ رجب ١٣٢٧ عبد البهاء عباس



مناجات طلب مغفرت بجهت من ادرك لقاء ربه حضرت
أيادي امرالله اديب الحبيب في مقعد قدس جليل

* هو الله *

لا سبحن بحمدك اللهم عشياً و ابكراً و يدلع لسانى
بذكرك اصيلا و اسحارا و ادعوك فى جنح الليالى راكعا
و ساجدا و اتضرع بين يديك قلبا و روحا و لسانا و ارجو
الرحمة و البرأفة و العفو و المغفرة لا يادى امرك عبدك اديب
الحسيب النسيب من خاض غمار العلوم و اطلع باسرار الفنون
و تمعن فى الآثار و استدل بها على سطوع الانوار من
مطلع الاسرار رب انه جاهد فى كشف الغطاء و تحرى
الحقيقة خلف القناع و ماترك من عقبة الا اقتحمها طلبا للوصول
اليك و تمنيا للحصول على منهج يوصل اليك الى ان هديته
الى سبيل الرشد الصراط المستقيم فسعى الى سيناء الظهور
الوادى الايمن من الطور و وجد على النار الموقدة الهدى و
سمع النداء و اجاب الدعاء و رجع الى القوم باليد البيضاء
و ثعبان حجتك الفاغر الفم يلقف ما يافكون الامم فهدى نفوسا
زكية الى الام المبرم و سقاهم الرحيق فى الكأس الا نبيق

وهداهم الى سواء السبيل وسمى في اعلاء كلمتك وفسى
 مملكتك وبذل جهده الجهميد في نشر نفحاتك في بلادك
 الى ان ادركه هادم اللذات فرجع اليك مهتلاً متبتلاً متضرعاً
 مضطرباً بنا رحيبتك فانسجم منه الدموع بما تسفر نيران
 الاشواق بين الاحشاء والضلوع فصعد اليك بقلب يخفق
 حبا بلقائك ودمع يندفق طلباً لرضائك رب رب انسه
 ظمآن وعندك ينبوع السلسال وانه جائع وعندك ماء دة
 الجمال في ملكوت الجلال وانه فراش يتضى التهافت
 على السراج وانه حرباء يعشق مشاهدة الشمس في بحبوحة
 النهار رب اسمح له بالدخول في ملكوت الانوار والخلور
 في بحر الاسرار انك انت العفو الرؤف الغفار وانك انت مجير
 من استجار . جوار رحمتك الكبرى لا اله الا انت الكريم
 الرحيم الوهاب . عبد البهاء عباس .



الأديب العلماء طالقانی

ادیب طالقانی

جناب آقامیرزا حسن طالقانی ملقب بادیب الصلماء و متخلص بادیب از علمای مشهور دارالخلافت طهرانی و از مبلطین فاضل امر حضرت یزدانی و یکی از چهار نفریادی امرالله دوره حضرت عبدالبهاء ست (۱) و بطوریکه در شرح حالش با اختصار ملاحظه خواهید فرمود بخدمات باهژی در امر موفق گردیده است .

جناب ادیب در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در قریه گرگبود (۲) از قراء طالقان (پهارده فرسنگی طهرانی) بدنیآ آمد پدرش میرزا محمد تقی از علمای مشهور دوره خود و معلم زینت الدوله در تتر فتحعلی شاه قاجار و مورد احترام

(۱) در دوره پرانوار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء جل زکر شما چهار نفر بسمت افتخار آمیز ایادی امرالله نامزد گردیده بودند اول جناب حاج ملا علی اکبر شه میرزادی دوم جناب حاج میرزا محمد تقی ابهری زنجانی که از قلم جمال قدم —

در بار آن عصر بود . آقا میرزا حسن یازده ساله بود که پدرش دعوت حق را اجابت کرد و بمالم باقی شتافت علما و اعیان محل وی را در همان صفر سن چنانکه رسم معمول زمان بود عمامه بر سر گذاشتند و بجای پدر نشست خود درین باب در شرح حالش نوشته است " بمیراث عمامه پدر بر سر این بنده بستند تحمل آن بار خیلی بر من شاق بود و از زیر آن بار بکنار رفتن مشکل مینمود " جناب ادیب از این پس تحت تعلیم و مراقبت داعی فاضل خویش آخوند ملا عبدالغنی هشانی طالقانی قرار گرفت و پس از چهار سال تلمذ در محضرو - بطهران آمده در مدرسه میرزا صالح واقع در محله پانار یا دامه

(بقیه از صفحه قبل) بابن ابهر مذکور گشت
 (وی داماد جناب حاج ملا علی اکبر مذکور بود)
 سوم جناب آقا میرزا حسن ادیب صاحب ترجمه چهارم آقا میرزا علی محمد امین اصدق فرزند ملا محمد صادق مقدس خراسانی که از قلم جمال مبارک باسم الله الا صدق نامیده شده بود . در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای صفحه ۲۵۶) در ضمن ذکر اختصاری و قایع دوره جمال مبارک از جمله مذکور است " . . . تعیین وانتصاب چند نفس از دوستان رحمانی و خادمان امریزدانی بمقام ایادی امر الله . . . "

(۲) گوگرد بر وزن بد نبود .

(۱) این همان مدرسه است که جناب باب الباب از شیراز

تحصیل مشغول گشت و پس از چندی بمدرسه خجما ن مروی که از مدارس معروف طهران و محفل رجال علم و فضل زمان بود منتقل گشت و در آنجا بتحصیل فقه و اصول و ریاضیات و - ادبیات و حکمت و فلسفه پرداخت و سپس در سال ۱۲۸۵ قمری (بسن ۲۱ سالگی) برای تکمیل معلومات خویش بد صفهان که آنوقت از جهة علوم قدیمه و مدارس عدیده مرکزیت و جامعیت داشت سفر نمود و پس از چندی توقف و تحصیل در آنجا به طهران مراجعت نموده در عداد علمای اعلام درآمد . تا اینوقت منارج زندگی جناب ادیب از حاصل فروش و درآمد املاک پدری او در طالقان تأمین و فراهم میگشت و چون در این هنگام باو اطلاع رسید که از آن املاک چیزی باقی نمانده و او نیز که مایل نبود ازدسترنج دیگران امرار معاش کند ازین شهر بنهایت پریشان گشت ولی درین موقع و برحسب اتفاق مرحوم میرزا محمد حسین رئیس الکتاب که باوی سابقه دوستی داشت وی را ملاقات نمود و برحسب اطلاعی که باحتیاج شاهزاده علیقلی میرزا امضادالسلطنه شخصی مانند ادیب داشت او را بشاهزاده مزبور که از دانشمندان و نویسندگان

(بقیه از صفحه قبل) بدانجا ورود فرمود و توقیع حضرت نقطه اولی را وسیله ملا محمد معلم نوری بحضور حضرت بهاءالله جل ثنائه فرستاد و شرحش را در تاریخ امر ملاحظه فرموده اید

پرگار خانواده قاجار و در آنوقت وزیر علوم یعنی وزیر فرهنگ بود معرفی نمود و از طرف او به همکاری با جمعی از دانشمندان که بدستور او مشغول تهیه و تالیف کتاب (نامه دانشوران) بودند گماشته شد (۱) و مدتها درین کار بسربرد و پس از —

(۱) نامه دانشوران که از کتب مفیده علمی و ادبی آندوره است در دوازده جلد فراهم گردیده و هفت جلد آن بطبع رسیده است این کتاب بدستور و ابتکار شاهزاده اعتضاد السلطنه و سرپرستی خود او بوسیله جمعی از دانشمندان عصر تألیف و تدوین گردیده و پس از فوت اعتضاد السلطنه بسال ۱۲۹۸ هجری قمری سرپرستی تألیف کتاب مزبور بحکایت کتاب الماثر والا ثار بمحمد حسنخان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه واگذار شده بوده است . در کتاب تاریخ ادبیات دکتر رضا زاده شفق چاپ دوم صفحه ۱۹۹ در باب نامه دانشوران چنین آمده است .

" نامه دانشوران — از کتابهای مشروح و مهم تراجم احوال علما و ادبا در زبان فارسی نامه دانشوران است که هم در زمان ناصرالدین شاه باهتمام عده از فضلا تالیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل ساوه ای میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصا شمس العلماء عبدالرب آبادی است که وی بعد از فوت بعضی از مؤلفین مذکور فوق بمعاونت ادیبی دیگر موسوم بنصیبات ادیب تالیف این کتاب را تصدیق نمود و تا جلد هفتم منتشر ساخته

فوت شاهزاده اعتضاد السلطنه در مدرسه دارالفنون که تنها
مدرسه عالی آن زمان بود بسمت مدرسی ادبیات و امامت
بهما عت منصوب و مشغول گشت و تصور می‌رود که لقب ادیب
الصلواتی را نیز از آنوقت یافته باشد و در ضمن این شغل با
مرعوم شاهزاده فرهاد میرزا مستمد الدوله عموی ناصرالدین
شاه که او نیز از دانشمندان و مؤلفین آن عصر بود در تالیف
کتاب قفص زخار همکاری می‌کرد (۱) جناب ادیب داستان
تمام شدن املاک موروثی و درک حضور اعتضاد السلطنه و
مستمد الدوله را خود چنین نوشته است در اوایل نود و
یک هجری روزی از جانب خال مکتوبی رسید مشعر بر اینکه
آنچه را که برای مخارج و خانه بمن سپرده بودید بموجب -
این صورت تمام شده است و دیگر خود دانید " راه چاره
پهن از هر طرف بعود بسته میدیدم خاطرم پریشان شد که
در آنروز بحسب رسم پهن طلاب برای درس جمع آمدند در
خود عواس تدریس ندیده از ایشان اعتذار جستم رفتند تا
عصری در حالت فکر بودم که ناگاه آقا میرزا محمد حسین رئیس
الکتاب که سابقه آشنائی داشت وارد و گفت مدتی است علیقلی

(۱) این کتاب که در وقایع کربلا و حادثه شهادت حضرت سید

الشهداء حسین بن علی علیهما سلام الله تالیف گشته بسال

۱۳۰۵ هجری قمری در طهران بچاپ سنگی طبع و منتشر گردیده

است .

میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و انطباعات طالب ملاقات یکنفر
 مثل شمش است هرگاه میل دارید ندیمی او را اینک باتفاق
 خدمت شاهزاده برویم از شدت تحیر حواس بدون تصور خوبی
 و بدی قبول کرده باتفاق درک ملاقات شده انواع امتحانات
 علمی و استخبارات بجای آورده فرمود میل دارم روزها با من
 باشی و از فنون علوم سخن گفتیم از آنروز تا زمانی که مرخص
 شدند ملازمت ایشانرا داشتم و مرجع خدمات کلیه همی
 شدم و فوائد بسیار میبردیم تا بنای تالیف کتاب نامه دانشوران
 چنانچه شرح آن در دیباچه آن کتاب مسطور است مزید
 کارها و امورات این مخلص شد پس از آنمعلوم در
 مدرسه مبارکه دار الفنون بشغل تدریس ادبیات و امامت
 جماعت منصوب شدم قرب چهار سال نیز در ضمن این شغل
 هفته ای دو روز خدمت مرحوم محتمد الدوله فرزند میرزا
 برای تالیف کتاب مقام زخار که مجلسی مخصوص همین عمل
 مهیا بود ادراک میشد تا آن کتاب نیز پایان رسید "

تصدیق و ایمان ادیب بامر مبارک

جناب ادیب در عین اشتغال بکارهای شرعی و ادبی
 همواره خاطری مصطوف بتحریر حقیقت ادیان داشت و با هر
 دسته و طایفه بمذاکره پرداخته طریق اطمینان قلب میجست

و نمی‌یافت خود در شرح احوال خویش نوشته است .

... و پیوسته در پرسش و تحقیق و تفکر بسر میبرد همسر طایفه از فرق اسلام را بزحمتی معاشرت و پرسش میکردم و از کتب ایشان بدست می‌آورد و چیزی بدست نمی‌آمد آتش قلب مشتعلتر میشد در طوائف متصوفه طریقه حضرت شاه نعمه‌الله را بهتر یافت چندی سر سپرده و بریاضات نفسانی پرداخته مقام شیخوخیت یافتم و چیزی نفهمیدم و رفع عطش نشد رفته رفته کتب خارج مذهب اسلام تحصیل نمود و با افراد ملل سائره صحبت داشت کل را سراب یافته و هر يك را گرفتار او هلمات کثیره یافت هر قدر احاطه و اطلاع زیاده میشد بر حیرت میافزود

ادیب درین احوال بسر میبرد تا وقتی ویر حسب اتفاق تذکر ضمنی یکی از مجتهدین بنام طهران ناگهان او را بفکر تحقیق در باره امر بهائی افکند در نتیجه بایمان بامر موفق شد بهتر است شرح این داستان را از لسان خود او که در ضمن شرح احوالش نوشته است بشنوید مینویسد چندی بود که با جناب حاج شیخ هادی عالم مشهور و مشهور شب و روز محشور بودم و با هم راز میگفتیم و گاهی دو بدو دست هم را گرفته از شهر خارج میشدیم سه شب و چهار شب در دهات اطراف و باغات و بیا بانها

بسر میردیم چون هر دو معروف بودیم در هر جا که مارا می یافتند اطراف ما جمع میشدند و ما را از حالات خود باز می داشتند باین سبب باجا هائی بسر میردیم که کسی مارا نبیند و نشناسد تا آنکه شبی وارد قریه پونک شده از کناره ده بقعه ای که در آنجاست وارد شدیم من برای تحصیل لوازم زندگی شخصی را خواسته تنخواهی را در سماور و لوازم چای و غذا حاضر کرد در ایوان بقعه مشغول خوردن چائی شده بعد از رفع خستگی و فریضه صرف شام نموده خوابیدیم چون پوشاکی نبود از شدت سرما خواب نمیرد او آخر شب تا چار برخاسته یکی آب در سماور ریخته و دیگری آتش انداخت و مشغول صحبت بودیم در مسئله ای تحقیقی بنظر آمد میگفتم چون تمام شد فرمودند فلانی این سخن طایفه جدیده بابیه است گفتم سخن تمام است بهر کس خواهد منسوب باشد چون من هر طایفه را احتمال صدق و صلاح میداد فلهمذا مطلع بر عقاید ایشان میشد جز این طایفه را که هیچ احتمال صدق نمیداد بلکه به چیزی نصیحت باینجهت در مطالبشان سیر نکرده بودم بسیار از سخن شیخ تعجب کردم که چنین مطلب صحیحی از اینطایفه گمان نمیردم بهر جهت اوائل طلوع آفتاب از آنجا بطرف فرحزاد حرکت نموده و در میان آن دره ها گاه می نشستیم و گاه میرفتیم و صحبت میداشتیم مطلبی تحقیق میکردم باز جناب

شیخ فرمودند این مطالب این طایفه را از کجا دیده ای گفتیم
 تو میدانی که مرا ادا با این طایفه کاری نبوده و آنها را لایق
 اعتناء نمیدانسته فرمود این نیز از سخنان ایشان است از
 این سخن و سخن شب عالم بسیار تضریر کرد که چرا باید تا
 حال تو سیر مطالب این طایفه را نکرده باشی و ایشا نرا
 بچیزی نینگاشته باشی ولی با شیخ چیزی نگفته پیوسته اصرار
 داشتیم که باید زودتر از این سفر مراجعت نمود و مقصود آن
 بود که شاید بشهر آمده از آثار ایشان تحصیل کنم و بدانها
 رجوع نمایم تا آنکه عود نمودیم بلافاصله فرستادم پیش یکی
 از آشنایان که فی الجمله گاهی بدین طایفه منسوب میشدا و
 را خواسته آمد گفتم پریشان نشو و وحشت نکن از سخن من
 و حاشا نکن من یقین دارم که تو اگر ازین طایفه نباشی با
 ایشان راه داری میخواهم از کتب ایشان تحصیل کنی و برای
 من بیاوری ببینم اول از سخن من رنگش متضیر شد و پریشان
 گشت پس از ایمان موکده که غرض اطلاع بر حقیقت امر است
 خیال فساد و افساد نیست همینکه اطمینان حاصل نمود و -
 رفت کتابی آورد که جنائی بود فیه تشتمیه‌ها لانی و تلغ الا
 عین آنچه را که میث و استم یافتم و هر چه مییافتم در واقع
 همان میخواستم شبهات بکلی برفت و شکوک بیقین پمست
 عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم) پ ا ی ا ن

جناب ادیب بعد از تصدیق و ایمان با مرگه در سال ۱۳۰۶ قمری واقع شد یکسر بکار خدمت و تبلیغ پرداخت و مورد عنایت جمال قدم و سپس حضرت غضن الله اعظم جل ذکرهما الاکرم قرار گرفت الواح عذیده از قلم حضرت عبدالبهاء بافتخار او نازل گشته که در پایان این شرح حال بنقل د و فقره از آن مبادرت میشود تا مصداق لیکن ختامه مسک گردد از یکی از دو لوح مزبور مستفاد میشود که وی از مؤسسين و پایه گذاران مدرسه بهائی تربیت بنین طهران نیز بوده است از جمله خدمات جناب ایشان اینکه بعد از صعود حضرت صدر الصدور همدانی (موسس کلاس درس تبلیغ) که در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در طهران اتفاق افتاد جناب ادیب باتفاق جنابان میرزا نعیم و نیر و سینا (که هر چهار نفر شاعر و ادیب بودند) ما موراداره کلاسهای درس تبلیغ شدند و مدتها بتعلیم دانشجویان این کلاسها اشتغال داشتند (۱)

(۱) ناشر نفعات الله جناب نصر الله رستگار طالقانی مؤلف کتاب تاریخ حیات حضرت صدر الصدور که قلمادرقید حیات و فیض خدمت حضرتین صدر الصدور و ادیب را بتفصیل درک نموده و اینکه باینده نگارنده نیز لطفی قراوان دارد در تهیه این شرح حال نیز از کمکها و اطلاعات ایشان استفاده شایان بعمل آمده است خود یکی از شرکت کنندگان در آن کلاسها بوده اند .

و نیز در سال ۱۳۱۵ هجری قمری که اولین محفل روحانی
یا محفل شور در طهران تشکیل یافت وی از اعضای مبرز و
ممتاز آن و مدتها بسمت نظامت محفل مؤید بخدمت بود ه
است (۱)

جالب ترین واقعه زندگی امری جناب ادیب مسافرتی
است که در اوایل سال ۱۳۲۱ قمری هجری حسب الامر
حضرت مولی الوری باتفاق جناب آقا شیخ محمد علی قاینی

(۱) اسامی اعضاء اولین محفل روحانی یا محفل شور که در
طهران تشکیل یافت از این قرار است ۱- جناب حاج میرزا
عبدالله معروف بصحیح فروش ۲- جناب آقا میرزا عزیزالله
خان ورقا فرزند ارشد جناب ورقاء شهید ۳- جناب آقا
میرزا حسن ادیب ایادی امرالله (صاحب ترجمه) ۴- جناب
آقا میرزا زکریا قاطان ۵- جناب آقا میرزا علی محمد ابن
اصدق ملقب بشهید (فرزند ملا محمد صادق مقدس خراسانی)
۶- جناب حاج ملاعلی اکبر شهیمیرزادی ایادی امرالله
۷- جناب حاج میرزا محمد افغان یزدی ۸- جناب
آصف النکماء ۹- جناب میرزا محمد خان جذب ۱۰-
جناب آقا میرزا سیاوش سفید و ش یزدی علیهم رضوان الله
و بهائیه

و چند نفر دیگر بمنظور نشر نفعات الله باصفهان نموده و ورود آنها باصفهان مقارن با مقدمه ضوضاء عظیم انسال در اصفهان و یزد بوده است شرح این مسافرت را که خود گوشه ای از — تاریخ حیرت انگیز امر است خود ادیب در جزوه جداگانه ای نوشته و چون خالی از عبرت و فایده تاریخی نیست (با اینکه مینای شرح احوال در این کتاب بر اختصار است) عینا از روی غلط خود ادیب استنساخ و ضمیمه میکنم تا شمه ای از شداید و مشقاتی که نظائر آن در قرن اول بهائی در سر گوشه و کنار بردوستان ابهی وارد گشته بر خوانندگان معلوم گردد (۱) وی بعد از آنکه بشرح مذکور در سفرنامه اش از مهلنگه اصفهان جان سالم بدر برد باآباد و شیراز و سپس بهندوستان (بمبئی) مسافرت کرد و مآل در همان سال بارض مقصود حرکت نمود و حضور حضرت عبدالبهاء تشریف حاصل کرد و سپس — بطهران مراجعت نموده با ادامه خدمت پرداخت تا سرانجام در ماه ذی قعد ۱۳۳۷ قمری بسن ۷۳ سالگی در طهران بملکوت ابهی صعود نمود و در بقعه امام زاده معصوم بیرون

(۱) جزوه غلط ادیب ناشر نفعات الله جناب نصر الله دستگار که قبلا نیز بنام ایشان اشاره شده است از صبیبه معترم جناب ادیب امانت گرفته لطف فرمودند و پس از استنساخ و مقابله مسترد گردید .

دروازه قزوین طهران مدفون گردید از وی دو پسر بنام
 میرزا تقی و میرزا علی و یکدختر بنام نورا خانم باقی بود
 پسر بزرگتر (میرزا تقی) مدتی در مدرسه تربیت بنیین
 طهران بمعلمی اشغال داشت و سپس بعشق آباد مسافرت
 نمود و در آنجا صعود کرد و میرزا علی نیز در طهران
 صعود نمود و در این تاریخ دختری محترمش نورا خانم
 ادیب (پیرومادی) در قید حیات و با عاقله محترمه در
 ظل امر مستقیم و در طهران بسر میبرد .
 نمونه اشعار ادیب را بعد از مطالعه شرح مسافرتش
 باصفهان ملاحظه فرمائید .

و این است عین شرح مسافرت جناب ادیب العلماء
 باصفهان و آباده و شیراز که از روی خط خود ایشان
 استنساخ گردیده است

بسمه الا قدس

وقتی یکی از خواهران محترم امریکائی من که بدکتر موری
 موسوم و بامه الاعلی ملقب است از این فانی مفقود میرزا حسن
 ادیب خواستگار شدند که شرح مسافرت خودم را باصفهان و
 شیراز بنگارم تا قدری سبب مزید اطلاع ارباب تحقیق گرد
 پس اجابة لمستوله بنحو اختصار قلم برداشت و این مختصر
 بنکاشت

وباله المستمان

بر حسب امر و اجازه مطاعه مرکز میثاق روحی لتراب -
 اقدام اولیاءه الفدا در نیمه ثور سال یکهزار و سیصد و بیست
 یک هجری که سابق اراذل ماه صفر بود با جمعی از دوستان
 و اجزا بسمت اصفهان حرکت نمودیم بعد از یگروز توقف در
 حضرت عبد الصظیم که اغلب دوستان برای وداع آمدند طی
 منازل میشد و در بین منازل بزیارت دوستان فائز میشدیم
 تا در منزل آخر که جز میگویند وارد شدیم چون مقرر بود که
 در اصفهان منزلی مهیا کرده بعضی دوستان در آنجا وارد

و ما را بمحل مخصوصی ورود بدنند. قدری در انتظار بودیم اما کسی را ندیدیم در این بین مواضوب در ربود دیدم من در يك قصر بسیار متکرم عالی نشسته ام یکدفعه هوا تیره و تاریک شد باد سخت و غبار شدیدی برخاست و گاه چنان شدت مینمود که آن قصر را حرکت میداد گویی که میخواست آنرا خراب و ویران نماید مدتی بر همین قسم بود که ناگهان باد ساکن شد و غبار بنشست و هوا بقدری صاف و لطیف شد که سبب نشاط بود پس بیدار شده پرسیدم آیا کسی باستقبال ما آمده است گفتند نه بجناب معبوی آقا شیخ محمد علی قاضی که همسفر بودند گفتم خوابی دیده ام که گمان آنست در این سفر مشقتهای زیاد در پیش است چون وقت حرکت بود ناچار روانه شدیم و همه راه انتظار داشتیم که برای نمایندگی کسی برسد احدی را ندیدیم و متحیر بودیم که چه واقع شده است تا نزدیک دروازه شخصی بکاروان ما رسید و سلامی کرد و گذشت بیکی از همراهان که او را میشناخت آهسته گفته بود که فلانکس به بعضی ورود پیاده شوند باثروسپاهی من بهر جا که میروم بیایند دانستم اوضاع خوشی در پیش نیست لابد چون وارد شدیم پیاده شدم بنه و نوکر و همراهان را گذاشته با جناب شیخ محمد علی و پسر میرزا علی که در آنوقت بیست سال داشت بدنبال آن راهنما روانه شده تا ما را بخانه رسانند

وارد شد و ما هم وارد شدیم با طاقی رسیدیم که برای ما چای و شیرینی گذاشته بودند گفت بفرمائید و خود رفت متفکّر نشسته و از سبب آگاهی ندا شتیم میزبان بعد از دادن یک پیاله چای پاکتی بدست من داد که یکی از دوستان محترم نوشته بود که وقایعی پیش آمده است که نوشتنی نیست شب شما را ملاقات نموده تفصیل را محرمانه خواهم گفت شب با بعضی اعیان وارد شدند و حمایت کردند که آقا نجفی معتمد مدتی است در خیال بهانه جوئی و ازیت است در این ایام بفکر ازیت بعضی اعیان افتاده ناچار بعضی مسافرت کردند و بعضی دیگر بکمال احتیاط خود را حفظ و حراست میکنند چند روز قبل با آقا نجفی در محلی بودیم کاغذی از طهران باو دادند که سهام السلطنه عرب نوشته بود فلانکس که از روء سالی سلسله بهائیه است برای تبلیغ فلان روز از طهران بسمت اصفهان حرکت کرده است . آقا نجفی بعد از خواندن کاغذ را بیگی از اشرار آدمهای خود سپرده که حساب آنرا خوب داشته باش هر وقت این شخص بهر جا که وارد شد اطلاع بده باینجهت جرات نشد چنانکه قرار بود شمارا وارد کنیم و از آنوقت هم بر منبرها زیاد بدگویی میکنند و دوستان هم بسیار متوجه شدند باینجهت در روز جرات ملاقات شمارا ندارند علی المجالّه خوش بختی این است که هنوز کسی از ورود و عمل

شب الملاح ندارد مختصر شب و روز با کمال حکمت با احباء و
 طابین ملاقات میشد و متوکلا علی الله جبرکت مینمود تا آنکه
 روز هفتم جناب آقا محمد جواد صرّا ف مرخوم را که چندین
 روز در منزل خود معصور بودند و آقا نجفی مکرر طلاب را
 فرستاده بود که او و جناب میرزا علی شان را بگیرند و ببرند
 و ممکن نشده بود آنروز که برای غسل و دفن یکی از اقوام خود
 بسر قبرستان رفته بود کسان آقا نجفی مطلع شده یکدفعه
 آن بیچاره مرد محترم را گرفته گشان گشان و کتک زنان و
 لحن کنان بشانه نجفی بردند فوراً بمحض شنیدن بیرون آمد
 و اجتماع فریبی از جمیع مردم شده بود محکم گرد او را انداختند
 و بالای سرو پایش نشستند زیاده از چهار صد تازیانه زدند که
 تمام پشت آن بیچاره مجروح شده بود بعضی از کسان و —
 بستگانیش واسطه شده او را بنحوی از دست آنها رها نده
 بیرون بردند در صدر گرفتن جناب میرزا علیخان افتادند
 که از قبل او را میخواستند ازیت کند و این مطلب شهرت کرد
 و مردم را تحریص در پیدا کردن من میکرد و احباب گل درخوف
 بودند و ما منی برای خود نمیدیدند و راه فرار نداشتند
 ناچار شب رؤ سای بهائیه در محلی جمع و مشاورت
 کردند که علابی نیست مگر آنکه این چند مظلوم را قونسل
 روس پناه داده شاید قدری جلو گیری شود و گفتند با ید

از او استیذان نمود چون بامن سابقه آشنائی داشت با و

نو شتم .

البته از این وقایع چند روزه اطلاع یافته اید هر گاه
از ن می دهید این چند نفر که از مال و جان ایمن نیستند پناه
بقو نسلخانه امپراطوری روس بیاورند و عرایض خود را با دولت
متبوعه خود مخابره کنند قبول کرد و اذن داد حضرات بآنجا
پناهنده شدند و در این ضمن شرحی من بآقا نجفی و سایر
علما نوشتم و فرستادم که این حرکات از روش عقل و شیوه
انسانیت دور است که بدون اثبات خطائی این قبیل تعرضاً
نمودن قرآن مجید که مسلم ما و شما هست بحکمیت در میان
میگذاریم و مجلسی مرکب از رؤسای ملل و مذاهب مختلفه و
قونسولات دول مجاوره و حکومت محلیه تشکیل داده من
حاضر میشوم هر گاه از روی همان کتاب مقدس اثبات حقیقت
خود کردیم همینقدر میگوئیم دیگر متعرض این طائفه نباشید و
هر گاه شما از روی آن کتاب کفر ما را معلوم داشتید ماهمه تسلیم
و آنچه میدانید و میتوانید بجا آورید از طرفی رسیدن این
کاغذ و از طرفی پناه بردن حضرات بقو نسلخانه بر بفض آقا
صد چند ان افزوده شد علماء را جمع کرد و مجالس آراست
که اگر در این قضیه سخت گیری نکنیم البته این طائفه بکلی
از پس پرده بیرون میآیند دیگر برای ماهاشاه نی و قدری

باقی نمی ماند و همچنین ظل سلطان حاکم هم بهمین نظر که منافع کلیه از دست او خواهد رفت با آنها همداستان شد . حکومت محلیه با حکومت ملیه دست بدست دادند و بطهران اخبار موخسه دادند و خلق را واداشته بلوا و جمعیت کردند و از دهات اطراف نیز جمعیت خواستند که وقت بابی گشی است چون خلق وحشی میل حکام شرع و عرف را دیدند با جهالت و عداوت جلی از هر طرف هجوم و ازدحام کردند و از این طرف چون هر قدر بر ازدحام و اجتماع آنها افزوده میشد بر ترس این طائفه میافزود باین جهت بیشتر بقونسولخانه پناه میبردند تا آنکه زیاده از هفتصد نفر مرد و زن جمع شده بود و چنان ترس و وحشتی بایشان مستولی بود که بهیچوجه ممنوع نمیشدند و قونسول برای تامین حضرات با حکومت در مذاکره بود و پهلوان هم وزیر مختار با صدر اعظم و وزراء گفتگو میکرد چون از طرف دولت مخابره شد که تعرض برعیت بی تقصیر جایز نیست و البته باید بآنها امنیت داد حضرات خواستند که این مسئولیت را از خود دور کنند سرا حکم کردند که خلق از کارها دست کشیده و دگاکین و بازارها را بسته شورش کردند و اطراف قونسولخانه را محاصره کردند که اینها دشمن مذهب ما هستند اینها را بما تسلیم کنید و الا احترام قونسولخانه را نگاه نمیداریم یکدفعه میریزیم

و تمام آنها را در همان جامیکشیم و بتلگرافخانه ها و پستخانه
ها از طرف حکومت و ملاها قدغن شد اخبارات ما را بطهران
نرسانند حتی روز نامه و قایع را بدولت اخبارند دهند چنانکه
مبلغ کلی پول تلگراف دادیم پول را گرفته ولی مخابره نکردند
و عراض ما را از ترس حکومت بطهران نفرستادند حتی در بین
راهها جمعی گذاشتند که مبادا بتوسط قاصد عریضه بشاه
و یا صدر اعظم و وزراء بفرستیم و تظلم نمائیم .

تا سه روز بهمین نحو میگذشت و مخابرات طهران و
اصفهان متوالی و متواتر شد و از طرف دولت بظل سلطان
تلگراف سخت شد که اگر تو نمیتوانی تا مین داد دیگری
بحکومت معین شود آنوقت بقرنوسول جواب داد من نمیتوانم
تا مین بدهم زیرا که دعوا و شورش ملی است باید آقا نجفی
که رئیس ملت است تا مین بدهد که حرفش در میان ملت نافذ
است پس در روز آخر با آقا نجفی مذاکرات کردند دید چاره
نیست نوشت مزورانه ما دیگر باین طائفه متعرض نیستیم آنها
نیز مثل سایر افراد اهل مملکت هستند باید با ایشان معامله
شود چنانکه با دیگران میشود و حکومت هم آنها مهر و امضاء
نموده بقرنوسول سپردند ولی گفتند حال که مقصود حاصل شد
آنها را از قنسولخانه خارج کن ما هم مردم را متفرق
میکنیم قونسول قبول کرد بر حسب ظاهرا آقا نجفی

سوار شد آمد نزدیک قونسولخانه بمردم گفت همه بدانید که ما این طائفه را امان دادیم شما متفرق بشوید لکن سراً سپرده بود که مقصود این است از اطراف قونسولخانه دور شوند و در سرگذرها بانتظار باشند همینکه حضرات دسته دسته بیرون آمدند آنها را گرفته آنچه بتوانند ازیت کنند چون پیش من آوردید من آنها را مرخص میکنم خلق از دور قونسولخانه دور شدند و قونسول هم با آنها که متحصن بودند گفت دیگر شما آسوده شدید هر کس برود بخانه خود چون قونسول و حضرات ازین تزویر و تدبیر بی اطلاع بودند مطمئن شدند حضرات هر چند نفری که از هر طرف آمده بودند بضممت منزل خود روانه شدند چون قدری از قونسولخانه دور شدند در آنشب تا اغلب گرفتار شدند بعضی گرفتن اول آنچه داشتند غارت میکردند و بعد گشایان و کتک زنان آنها را خدمت آقا نجفی میبردند میگفت اینها را رها کنید ما اینها را تاء مین دادیم اگر میتوانید طهر و نیه را پیدا کنید بیاورید مرادش ازین کلمه من بودم . از جمله گرفتارها آقا سید ابوالقاسم مارنانی بود که پیر مردی بود در نزد مسلمانان بسیار محل اعتماد با چند نفری گرفتار شد چندان آن پیر مرد مقدس را زدند که در میان میدان شاه جام شهادت نوشید رفتند که نفت بیاورند

و جسدش را آتش بزنند سربازها که در آنجا بودند و از جلالت قدرش اطلاع داشتند آن جسد مطهر را در آن تاریکی سرقت کرده بردند در یکی از حیزات آمیدان گذاشته در ب آنرا مقل کردند چون اشرار آمدند که آنرا بسوزانند نیافتند و همچنین در آنشب در بعضی خانه ها ریخته بعضی را گرفتند و خانه را غارت کردند مختصر آنکه آنشب تا صبح غوغای غریبی از آنشهر بلند بود از طرفی ناله ستم دیدگان و از طرفی بدگویی اشرار من هم در آن منزلی که بودم تا صبح بیدار بودم و گاهی خبر از آن عرنات بمن میدادند و همچنین اهل آنخانه از ترس تا صبح نخوابیدند چون صبح روشن شد بعد از ادای وظائف دینییه و صرف یک فنجان چای بیسرم گفتم با هم بجائی باید برویم میزبان جلو آمده آهسته گفت با این هنگامه چرا بیرون میروی آهسته با و گفتم چنانکه میرزا علی نشنود در شب حال ترس و اضطراب اهل این خانه مرا رقت آورد من بیدار و آگاه بودم دوست ندارم بواسطه من جمعی مضطرب و ترسان باشند شما بوظیفه خود میگوئید و من نیز بوظیفه خود باید عمل کنم اینک متوکلا علی الله میرویم آنچه خداوند تقدیر کرده همان بها خواهد رسید ما بیرون آمدیم و او با چشم پراشک بر گشت چون قدری از منزل دور شدیم در هر گذر کوچه و - بازار اجتماعات کثیر میدیدیم که یا از شرارت پایند یگر حکایت

میکردند که چنین و چنان کردیم و یا فعلش و بدگویی میکردند
 چون میرزا علی شب خواب بود از هنگامه و غوغا خبر نداشت
 بسیار متعجب و پریشان بود و گاه آهسته میگفت این دسته
 بشما توجه غریبی دارند و با هم پییزی میگویند و من میگفتم
 تو ابداً متوجه باعدی نباش و سر خود را بزیر انداخته تا
 به بینم چه میشود چون معلی را بنظرند اشتم و بجائی هم
 راه نمیردم متعیرانه حرکت میکردیم تا قریب بظهر که از خستگی
 وامانده بودم و پاهایم آبله کرده بود ببا زاری رسیدیم که
 دنا کین بسته و شلق مہیای آشوب بودند همه جا با چوب
 و پامق و عربه بشسته با هم گفتگو از وقایع شب میکردند و در
 تدبیر پیدا کردن من بودند و حرفهای زشت میگفتند و ما از
 میان آنها میگذشتیم بمیرزا علی گفتم از یکنفر از عابرین پرس
 که در این نزدیکیها شاید مسجد و یا مدرسه باشد چند —
 دقیقه آنجا رفعتی کنیم چون از یکی پرسید نشان داد
 که این مسجد نو است اگر چه میدانستم آن مسجد نزدیک
 منزل آقا نجفی است و گسان او در آنجا هستند ولی از شدت
 خستگی را غل شده جلو ایوانی نشستم اتصالاً چند نفر از
 این طرف با آنطرف میرفتند و بکمال دقت بما نظر میکردند و باز
 بر میگشتند و نظر میکردند و با هم نجوی میکردند میرزا علی
 در نهایت اوقات تلخی گفت با آنکه شما این وضع را مشاهده

می‌کنید چرا بمنزل نمیروید گفتم تو میدانی که ماغریب ایست
 شهریم و جائی رانداریم و آنمزل راهم من دیگر نمیدانم کجا
 و از کسی هم نمیتوانیم بپرسیم اگر تو میدانی بر ویم گفت منهم
 نمیدانم گفتم — پس چاره نیست جز آنکه بقضایای الهیه راضی
 شویم و در سبیل رضایش آنچه وارد شود تحمل نمائیم چون
 قدری تنفس شد محض شدت پریشانی او گفتم بر خیز زحرکت
 میکنیم چون دیدیم آن مسجد در دیگر هم دارد لهذا از آن
 در دیگر خارج شدیم و بهمان منوال حرکت میکردیم واجتماعا
 رامیدیدیم و ناملایمات را میشنیدیم تا وقتی میرزاعلی گفت آقا
 من حالا منزل خودمان رامیدانم گفتم از کجا میدانی گفت این
 مسجد سید است من دوسه بار اینجا آمده ام و منزل ما
 باینجا نزدیک است گفتم من تعریف این مسجد را شنیده بودم
 خوب است ببینیم وارد شدیم و در جلو ایوان بزرگ نشسته گاشی
 و کتیبه هارانگه میکردم ولی از خستگی و بیخوابی و گرمی و
 گرسنگی و تشنگی بسیار بیحال بودم و دهنم باز نمیشد دیدم
 جای پزی در یک سمت صحن آن مسجد ایستاده و مشغول
 است گفتم ببین اگر لیموی عمانی حاضر دارد دو پیاله برای
 ما بیاورد رفت و گفت انهم حاضر کرده آورد و قلیانی بلافاصله
 آورد در حالتی که وقت عصر بود جمعیت زیاد بود و اغلب
 متوجه ما بودند و میرزاعلی اصرار داشت حرکت نکنیم

لابد بر خاسته از در دیگر بیرون رفتیم چون داخل کوچسه خلوت شدیم گفتم — پسر جان دیشب تو خوابیده بودی و از وقایع شب بی اطلاع و من بیدار بودم و مطلع حال تو هم باخبر شدی دیشب اهالی ایسن خانه از ترس بعباب نرفتند صبح برای آنکه اینها برای بودن من در آنجا مضطرب نباشند بیرون آمدم که برنگردم حال تو مرا تکلیف میثنی من بیایم باز سبب وحشت و ترس آنها خواهد شد پس تو برو من سر این کوچه ایستاده ام سرگناه تو را بخوبی پذیرفتند وارد شو و من میروم و الا با هم بسمت دیگر میرویم اتفاقا در خانه در مقابل واقع شده بود او با چشم اشک آلود رفت بمنزله آنکه دست بدر زد میزبان ما در را باز کرده چشمش بمن افتاد با پاهای برهنه دیده بمن رسید التماس کرد که بفرمائید رفتم گفتم تو میدانی که رفته بودم دیگر نیایم اهل خانه جمع شدند که بعد از رفتن شما ما همه را گریه میکردیم که آیا بر سر شما چه آمده است حال الحمد لله شما را بسلامت دیدیم چای حاضر بود گفتم یا لقمه نان هم آوردند با پای صرف شد و بجناب آقا میرزا اسد الله خان وزیر نوشتیم من میل ندارم دیگر در این منزل باشم زیرا بودن من سبب خوف آنهاست هرگاه محلی که اسباب وحشت صاحبان آن نباشد اطلاع داده بانجا بروم و اگر نه زحمت احدی را راضی نیستیم بیکی از مخدرات دادم

زود جواب را برساند بعد از ساعتی یک نفر فرستاده بودند که
جا موجود است بیایید با من برویم معلوم شد پس از خواندن
کاغذ آن بیچاره متحیر در جواب بود عیال محترمه اش گفته بود
که بفرستید ایشان بیایند الساعه من محل صحیح برای ایشان
آماده میکنم فوراً فرستاده بود باغچه ای که مال مرحوم سلطان
الشهداء بود و در آنوقت منتقل بوزیر غرق کنند احدی در
آنجا حتی باغبان نماند که من میخواهم بیایم آنجا قدری گردش
کنم بعد خود مخدرات خانه همه چادر کرده رفتند باغچه و
آنجا را بخوبی خلوت کرده بودند من هم با پسرم با آن شدت
خستگی و پای آبله و بیخوابی و تباهی بدن با آن شخص
نماینده روان شدیم او محض احتیاط راه را خیلی دور میکرد
و از بیراهه ها ما را میبرد و بسیار بر من سخت و مشگل بود و
عاجز شده بودم باز با آنحال همه جا اجتماع میدیدیم و
کلمات زشت میشنیدیم تا مقارن غروب بدر باغ رسیده نماینده
ما صفیری زد در باغ باز شد دیدم جناب میرزا فرج الله خان
پسر وزیر ایستاده است و تفنگ کوچکی در دست دارد ولی
گویا قالبی است بیروح وارد شدیم دیدم هر چه میپرسم این
جوان قادر بر جواب نیست گفتم کجا باید رفت بهمراهی ما
را در یک عمارتی که در وسط باغچه بود وارد نمود که در میانش
حوضی پر آب لطیفی داشت فوراً سر و صورت و پاهایم را شسته

قدری باشان مزاج کردم تا قدری بیژان آمدند گفتند در روز
است وزیر هم از اندرون بیرون نیامده است بجهت آنکه در روز
قبل وقتی که ایشان از خانه حکومتی میآمدند در بین راه
جمعی از ارازل زشت گوئی کردند و پند سنگ بدرشگسه
ایشان زدند حال در اندرون مستور است .

بهر جهت شش شب در آنجا بسر بردیم تا آنکه همراهان
و ارازلایکه با من آمده بودند و شریک بجائی مخفی بودند
پیدا کرده و همچنین جناب آقا شیخ محمد علی که در آشپ
گرفتار شده بود و زخم منگری بگتف او زده بودند و در محبس
حکومت محبوس بود اسباب رهایی و حرکت ایشان را بطرف
طهران فراهم آورده بسمت طهران حرکت داده پس از آن -
خودم عازم طرف فارس شدم که نقطه مخالف طهران بود یکی
بجهت آنکه خبر داشتم جمیع طرفی را که ممکن است بطرف -
طهران رفت همه را حکومت و آقا نجفی سپرده اند که نگذارند
من عبور نمایم و دستگیرم نمایند الا طرف فارس را که گمان نمی
کردم دیگر آنکه میخواستم در آباده پندی توقف نمایم که هم
دارای پستخانه و تلگرافخانه است و از تحت حکومت ظل -
سلطان خارج عرایض خود را کاملا بدو وقتیان برسانم باینجهت
شب هفتم پنج ساعت از شب گذشته بالباس مبدل خودم با
میرزا علی و یکنفر شاگرو چا پار و یکنفر دیگر برای راهنمایی تا

دروازه با مال چپاری از باغ روانه شدیم همه جا با احتیاط می
 گذشتیم تا بدروازه رسیدیم دروازه بان خوابیده بود و در-
 بسته آدم وزیر او را بیدار کرد و گفت پاشو در را باز کن خان
 میخواهد برود بسر املاکش دیگری که در پهلوی او بود گفت
 زود باش خان انعام تو را میدهد دروازه بان لغت و خواب
 آلوده برخواست بمن تعظیمی کرد و ماهم دو دوهزاری با و
 انعام دادیم آن نوکر برگشت و ماسه سوار در آن شب تا ر
 تاختمیم تا رسیدیم به مرغ در آنجا پیاده شدیم که مالها را
 عوض کنند و انتظار رسیدن دو نفر را هم داشتیم یکی شاهزاده
 غلامحسین میرزا و دیگری میرزا باقرخان ساعتی مکث کردم چون
 صبح نزدیک شد و آنها نرسیدند گفتم مالها را زین کردند و
 سوار شدیم وقتی بود که سفیده صبح نمایان شده بود چون
 قدری مسافت پیموده شد میرزا علی گفت از دور دو نفر سوار
 بسمت ما میآیند گمانم رفقای ما هستند چون دانستم حضرا
 هستند کمی آهسته رانندیم تا آنها رسیدند معلوم شد شب
 تاریک و غوف غالب راه چپارخانه را گم کرده بودند چون روشن
 شده بود راه را یافته و ما را دیدند و رسیدند لکن از شدت
 غوف رنگشان پریده بود پیوسته آهی میکشیدند و از سختی-
 های ایام گذشته زگری میکردند و من همواره از بیوفائی و فنای
 دنیا و بی اعتباری روزگار و تقرب بملیک مختار و اجرت عمل

شدائد فی سبیل الله با ایشان صحبت و نصیحت میکردیم و ایشانرا بصبر و تسکین پند میدادیم تا آنکه بمهیار رسیدند و پیاده شدیم و چون مسافتی تا خسته بودیم و شب خوابیده بودیم غذای کمی صرف و ساعتی خوابیده مالهارا زمین کردند سوار شدیم و چون قدری رفتیم مالهای این منزل لاغر و خسته بودند حضرات شلاقها را کشیده حیوانها را میتاختند من چون ملتفت شدم عنان اسب خود را کشیده گفتم مگر نمی بینید که این حیوانها لاغر و قادر بر تلخت نیستند برابر آنها ظلم و اذیت میکنید در حالتی که شما از عالم و اذیت اهالی اصفهان در فرارید هر گاه با من باید باشید این حیوانها را بحال خود بگذارید آهسته بروند و الا خود مختارید هر قسم میل دارید بروید آن بیچاره ها خجله و متنبه شده مالهارا بحال خود گذاشتند آنها بمیل طبیعی خود حرکت میکردند تا آنکه شش ساعت از شب گذشته از شاهرضا گذشته و بقمشه رسیدیم فوراً رئیس چهارخانه پستخانه را که از دوستان بود خبر کردند آمد با کمال تعجب که چگونه شما از شاهرضا گذشتید که کسی مطلع نشد شرح حال را گفتیم گفت چند روز است که جمعی گذاشته اند در آنجا تا ساعت سه و چهار از شب کشیک میکشند که شمارا بدست بیاورند چنانکه دیشب چند نفر که از اینجا عبور میکردند گرفتند و تا صبح نگاه داشته

چون معلوم شد که شما نیستید رها کردند برفقا گفتم اگر شما هم باین حیوانها رحم نگرده بودید البته اول شب باینجا رسیده بودیم و گرفتار میشدیم و ابا آنها هم بر ما رحم نمی کردند بالجمله چون این شخص محل امنی داشت ما را بلافاصله آنجا برده شامی خورده خوابیدیم تا سه ساعت بظهر مانده برخاستیم گفتم بگوئید مال برای ما حاضر کنند تا برویم گفت باید باشید نهار و چای صرف کنید مالهای خوب حاضر آنوقت سوار میشوید سه ساعته شمارا بمنزل میرسانند . چون شاهزاده تب داشت محض رعایت او قبول کردم چهارساعت بخروب مانده سوار شدیم يك ساعت بخروب مانده بمباسبه گه ملك يکي از دوستان بود رسیدیم باغی باصفا و قصوی با شکوه داشت فوراً جمعی از اعیان باخبر شدند و جمع شدند و خوشحالی کردند شاهزاده خواهش کرد چون من حالم خوش نیست امشب اینجا بمانید شب مانیدیم و تا نصف شب احباب حاضر بودند و بذکر الهی و مناجات بسر بردیم پس خوابیدیم صبح اول آفتاب روانه شدیم چون بایزد خواست که اول خاک فارس است رسیدیم قدری حضرات و همراهان از خوف اصفهانیان راحت شدند پس از آنجا بسمت آباده متوجه شدیم تقریباً نصف شب وارد چاپارخانه آباده شدیم هنوز چند دقیقه فاصله نشده بود یکی از دوستان محترم

جسته بودند شود را با باده میکشاند و سه شب پنحوی
از ایشان نگاهداری میشد و با قلیلی خرج راهی آنها را
بمحل دیگر حرکت میدادیم . وقوع این امور با تحریصات آقا
نجفی علمای آنجا را بحرکت آورده کم کم در منابر و مجالس -
زبان بزشت گوئی گشوده اهالی را کم کم شورانیدند و یکر و ز
که حاکم بشکار رفته بود طرف صبح دکانین را بکلی بست -
اجتماع غریبی نمودند که بروند بتلگرافخانه که بایالت فارس از
دست این طائفه شدایت نمایند اتفاقا در بین راه که پیرمردی
از بهائیان دکان سقط و نفت فروشی داشت ریختند و آن بی
چاره را بسیار زدند و سرش را شکافتند ناگاه بمن خبر دادند
چند نفر از اشراف آنجا حاضر بودند فوراً فرستادم که شاید
آن بیگناه را نجات دهند وقتی رسیدند که دکانش را غارت
کرده بودند و آن مظلوم را با سر شکافته و بیحالی بمنزل ما
آوردند و چون بیرون آمدم دیدم که ریش سفیدش از خون -
سرخش رنگین شده و ضعف بر او مستولی است چون دکترو
طیب حاضر بودند فوراً مشغول مصالحه شدند قدری بحال
آمد فوراً یکنفر فرستادم نزد حاکم که زود خود را برساند زیرا
میدانستم آنجا اعیاء بسیارند و مردمان بها درند ابداتحمل
چنان ظلمی را نخواهند کرد مبادافتنه و فساد زیاد شود
چند دقیقه نگذشته بود که یکی از اعیاب پیغام آورد که دست

نفر تفنگچی دم دروازه حاضر و منتظر حکم تو هستند هر چه
 میگوئی میکنیم چند نفر از مسترمین احباب را فوراً فرستادیم که شما
 میدانید نزاع و جدال در مذهب ما حرام است البته هر کس
 بمحل خود برگردد ما بر حسب تکلیف باید بحکومت محلیه
 تعظّم کنیم نه مجادله و مناظره مبادا با حدی تعرض نمائید که
 مخالف رضای خدا و منافی اصول دین است ایشان نیز
 عریض و خواهش مرا قبول و متفرق شدند دو ساعت بعد حاکم
 بمحفل اطلاع خود را رسانیده از واقعه مطلع شده رفت بیای
 تلگراف با ایالت فارس شرح واقعه را اطلاع داده فوراً جواب
 رسید اشرار را گرفته حبس کن و آن چند نفر علماء را بجانب شیراز
 بفرست و مضروب را معالجه کن و نهایت مراقبت را در حفظ
 نظام داشته باش تا مگاتیب با پست برسد پس حکومت فرستاده
 قریب شصت نفر از اشرار را گرفته و حکم ایالت را بعلما رسانده
 اعتنائی نگردند تا آنکه پست شیراز رسید دستور العمل و
 احکام ایالت را چنانکه باید بحوق اجرا رسانیده تا مین
 حاصل شد ولکن علماء باز اعتنا نکردند مجدداً حکم تلگرافی
 ایالت بر رئیس تلگرافخانه رسید که تو محصلی خدمت فلان و
 فلان و فلان عالم را حرکت داده اطلاع دهی و حکم سخت
 دیگر بحکومت که اگر مصاطله کنی معزولی این دفعه ناچار
 آقایان را از خانه ها شان بیرون آورده سوار و روانه شیراز

گردند چون این وقایع مسموع آقا نجفی شد یکی از علمای
آباده را که در اصفهان مسکن داشت بادستور العطل وافسی
به سمت آباده فرستاده پس از ملاقات با حاکم و مذاکرات بسیار
حاکم گفت این مطلبی را که این طائفه میگویند از اصول دیانت
است نه فروع تقلیدی و در اصول دیانت هر فردی از افراد
خود بنفسه مکلف است که تحقیق نماید نه تقلید و تحقیق جز
با دله محکمه و براهین قاطعه ممکن نیست هرگز نمیتوان
اخبار گرد شخصی را که فلان اعتقاد را داشته باش یا فلان
را نداشته باش و این مردم را این طائفه از روی تحقیق بسوی
خود کشیده اند هر گاه مایل باشی یکی از رؤسای این
طائفه اینجاست مجلسی کنیم شما که هستید با او مباحثه
کنید همینکه او را بدلائل واضحه جواب دادید و براهین او
را باطل کردید البته تمام این مردم خواهند برگشت آن-
عالم گفته بود که باید قدری فکر کنم خلاصه پس از چند روز-
قبول کرد حاکم رؤسای بلوک آباده دعوت نموده شبی را
معین کرده بناب عالم و مرا دعوت کردند که صحبت بداریم و
المنق نهایت اهتمام را کرده بود که مبادا نزاعی و حرفی احدا
شود فقط مجلس تحقیقی تشکیل داده بود من چون وارد
شدم جمع کثیری از اعیان و اشراف را دیدم که اغلب را نمیشنا^{ختم}
ختم بعد از نیمساعت آن عالم در کمال وقار وارد شده همینکه

قرار گرفت نوکرش کتاب بزرگی که جلد سیزدهم بچار بود در پیش روی او گذاشت دانستم که این است حربه نزاع جناب آقا پس از تعارفات رسمی کتاب را برداشت و بر روی زانوی خود گذاشت مدحتنا الملك حیا آمد در وسط اطاق مواجه آنعالم نشسته گفت اینک فلانکس حاضر است آنچه ایراد و گفتگو دارید بکنید ماها گوش میدهم تکلیف معلوم میشود هر گاه بعد از حرکت ایشان بخواهید در حق این و آن بد بگوئید و یا تعرض کنید حق ندارید و ما نخواهیم اعتناء کرد پس آنعالم رو بمن کرد که شما چه میگوئید گفتم ادعای ما معلوم است و دلائل قرآنی و اولسه عقلیه بر طبق ادعای خود بسیار داریم و اما اخبار در صورت صدق برهان اعتقادات میشود حصول عقیده بر همین قطعیه لازم دارد پس از این مقدمه شرحی از تفصیل اخبار و احادیث منقوله از بدو و ظهور رسول الله الی زماننا هذا از روی بیانات علمای سلف و خلف نقل کردم که چون نتوانستند صحیح آنرا از غیر آن تمیز بدهند و بآن بهت انقسام کشیری در اخبار راه یافت و علاج نشد و دلیل قاطع بدست نیاوردند و موجب وثاقت نشد که در احکام فرعیه بآنها عمل شود که ناچار علما اساس اجتهاد و تقلید را استوار کردند چه رسد در مسائل اعتقادیه و مطالب اصولیه چنانکه همین کتاب حاضر که بزرگترین کتب احادیث است در هر صفحه اش نظر میکنیم گمبهه مشتمل

است بر پنج حدیث و یاده حدیث غالب مخالف و یا ضد
 یگدیگر است که ابد اسباب ترجیح در دست نیست که کدام
 صحیح و کدام باطل آیا چنین کتاب و یا چنین احادیث مروی
 در آن کتاب را میتوان اعتقاد نمود و موثق دانست و در امور
 اعتقادی به آنها مستدل شد خلاصه قریب دو ساعت متجاوز از
 این مقوله بیانات میکردم و او گوش میکرد و چون میدید تمام
 مطابق اقوال علمای سلف و خلف است همه را تصدیق میکرد
 یگد فمه دیدم بفته کتابی را که مانند جان در آغوش گرفته
 بود بر زمین انداخته گفت شما پایه گفتگو را بجائی گذاشته اید
 که ابد انقولات این کتب جلوگیر شما نمیشود گفتم ندانستم
 آیا این فرمایش شما از روی تعرض است یا حقیقت گفت نه
 چنان است که تصور میفرمائید و البته از روی حق و واقع میگوم
 البته در مقابل سخن صحیح مکابره و مباحثه از اهل علم دور
 است بسیار از انصاف او سرور شدم و شروع کردم در اقامه
 دلائل و براهین و حجج او و حضار همه گوش میدادند و ساکت
 بودند قرب چهار ساعت از شب گذشت چون وقت غذای آنها
 بود مجدداً مدحت الملك بآن عالم گفت چرا ساکت هستید هر
 ایراد و اعتراض که دارید بفرمائید گفت هر گاه ایرادی بنظر
 میرسید البته کرده بودم مگر يك سئوالی دارم گفتم بفرمائید
 گفت آیا بمالمن غیر از این عالم اعتقاد دارید گفتم در آنچه

عرض میکنم هر گاه اندک تفکر کنید خود خواهید انصاف داد
 که ما ما بحالم دیگر قائل هستیم یا دیگران پس گفتم آیا در این
 اوقات در اصفهان نبودید و آن هنگامه و غوغا را ندیدید که
 چه ازیت و آزار و قتل و غارت و هتک حرمت ازین و نفوس کردند
 و آیا در این اوقات انبار موحشه یزد را نمی شنیدید که این
 طائفه بچه نحو جانبازی میکنند و آتش فتنه هر ساعت از هر
 گوشه شعله میزند و احدی اختیار مال و جان و ناموس
 خود را ندارد و از همه چیز گذشته است باعتبار خودشان
 در راه خدا آیا اگر هر يك انکار کنند و یا اظهار تبری —
 نمایند کسی بآنها متعرض میشود و یا بیک کلمه بسد
 گفتن جمیع مال و جان و زن و فرزندشان محفوظ نمیمانند آیا
 از دیگران عاقلتر و با هوشر نیستند آیا ذکاوت و حس ندارند
 آیا این صدمات را نامالیم نمیدانند آیا آنها هم مانند دیگران
 مال و جان و زن و فرزند و زندگی این جهان را دوست ندارند
 قسم بآنکسی که من پرستش او را میکنم نه چنین است بلکه
 آنها هم مثل سایرین همه پیز را دوست میدارند و در تحصیل
 آنها زحمت میکشند آیا تصور نمیکنید که شخص عاقل که اعتقاد
 بحالم دیگر ندارد بعشق چه از جمیع چیز بگمال شوق می
 گذرد و جان میدهد و مال آنکه همان شخص قبل از قبول
 این امر بقدر یکذره از مال و عیال و اعتبارات و شغونات —

و همی خود نمیگذشت چه رسد از زن و فرزند و جان و مال
مثلا این بنده حاضر که مقابل شما نشسته ام فکر نمیفرمائید
منهم مانند شما عالمی و مرجع قومی بودم خانه و زن و فرزند
داشتم و جمیع لذائذ را دوست میداشتم عشیره و دوستان
بسیار داشته در نزد شاه و گدا محترم و معزز بودم و پیش عالم
و جاهل مگرم صاحب مسجد و محراب بودم ملجاء و پناه دیگران
بودم اگر عالم را منحصر در این جهان میدانم چرا از همه
گذشته ملامت و مذمت و صدمات و انیتها را بر خود میخرم و
چند ماه آواره و پیریشانم و هیچ دقیقه بر من نمیگذرد که از
جان خود ایمن باشم و خود را گرفتار هزار گونه عذاب نبینم
و جسم خود را امتلای هزاران انیت ندانم حال آیا میتوان تصور
کرد قومی که از جمیع آنچه دارند میگذرند در کمال وجد و شوق
جز برای تحصیل رضای الهی است و آیا اینها قائل و معتقد
بمالم بعد نیستند؟ و کسانی که برای رضای الهی و فی سبیل
الله از یک ذره شان و یکدینار مال خود نمیگذرند اعتقاد ثابت
راسخ دارند بوجود عالم دیگر این زهی بی اتصافی و زهی
نادانی است پس لختی سر بزیر انداخته در خیال بود بعد
گفت شما در باب مزاجت چه اعتقاد دارید همانکه در جمیع
ادیان مقرر است که هر زنی بمردی اختصاص یابد و هر مردی
بزنی علاقه حاصل کند تا سبب معاونت و راحت هم شوند و

باعث بقای نوع شوند چنانکه جمیع اهل ملل و نعل مصوب
میدارند ؟

اگر چه میدانستم که مقصودش از این سؤال چیز دیگر
است گفتم هر گاه نفسی اندکی در عالم طبیعت سیر کرده -
باشد بخوبی میدانم که هیچ نفسی از آنچه با او اختصاص یافته
بخیل طبیعی نمیکرد بلکه در حفظ و حراست آن بقوت و قدرت
میگوشد و کمال شدت با مقصدی مقاومت میکند چنانکه هر
حیوانی با بخت خود بهمین نحو است و نزدیکی غیر را با آن
راضی نمیشود چگونه انسانی که بمراتب اشرف است و دارای
قوه ممیزه است فعلی را که تهنیت حیوانی بر خود نمی پسندد
او بر خود بیسندد عیب است از نفوسی که بمقتریات و -
اذاذیب گوش میدهند و باور مینمایند خیلی از این سؤال
خود اظهار شجاعت نموده عذر خواست چون شب زیاده از
پنج ساعت گذشته و همه گرسنه بودند شام خبر کردند و غذا
حاضر شد و سخن قطع گردید پس از صرف شام بحیثیت گفت که
من اسم و وصف شما را خیلی شنیده بودم و ندیده بودم از
این حسن اتفاق بسیار غرسندم و جانب منزل خود رفت .
در همان ایام مگاتیبی از طهران رسید مشتمل بر دو -
مکتوب از جناب آقا میرزا اسد الله اصفهانی و جناب آقا سید
محمد تقی مشادی که تاریخ هر دو در ۲۸ صفر و مطابق با

و وقتی که دو روز قبل جمیع دناگین اصفهان بسته شده و هجوم و بلوای عمومی کرده بودند و هر دو نوشته بودند نمیدانیم چه واقعه در اصفهان و یزد اتفاق افتاده که دو روز است حضرت مولی الوری مکرر دعا در حق اهل یزد و اصفهان مینمایند .

و اما لوح مبارک اول آن مناجاتی در حفظ و حیانت این عبد بود از هجوم اعدا و امر به حرکت سمت فارس و صورت آن این است که ملاحظه مینمائید (۱)

هو الله

الهی الهمی انی ابسط الکف الضراعة والابتهاال الی ملکوت
المنزلة والجلال وادعوك ان تفتح علی وجه عبدک الادیب
بابک الرحیب و تلممه آیات تو سعیدک و اسرار تفریدک و شعون
تقدیسک و توّیده بجنود ملکوت غیبک و جمیوش جبروت عظمتک
رب رب انجده بقوة ملکوتیه و قدرة ربانیه حتی یقاوم بها
هجوم الأعدا

(۱) در سطوره قبل زگری از لوح نشده و معلوم است که لوح ضمیمه نامه ها بوده و زگری از قلم افتاده و مرا جفه ثانوی هم یا نگرده اند و یا متوجه نشده اند .

و رجوع اهل البغضا و ینتصر علی اهل الجفا و تظہر قدرتک
القاهرة علی کل الاشیاء انک انت القوى المقدر التقدير
ای ادیب دبستان الهی سفر اصفهان انشاء اللہ روح و ریحا
است و سبب سرور قلب یاران اگر ممکن است اصفهان تابشیراز
خلوتک راز جمال اعلی روحی له الفداء برسید در اصفهان
هر نوع که یاران صلاح و معالجت دانند مجری دارید زیرا در
نشر نفعات الہی قصوری ندارند بلکہ شب و روز بجان و دل
کوشند لهذا هر نوع که مناسب دانند بآن قسم مجری دارند
اما در شیراز باید در بدایت حکمت امر را ملحوظ دارید اول
با بزرگان اغیار معاشر و مجالس گردید و توجه بخیب الهی
نمائید و بکمال تضرع طلب عون و عنایت فرمائید تا فیض روح
القدس مدد فرماید و چون بروش و سلوک الهی و حرکت
شو قیه و بیان فصیح با هر گس الفت نمائید ابواب ہدی -
گشوده گردد و جام عطا بدور آید و نفوس از بادہ عقایق و
معانی سرمست شوند و در سار با احبای الہی نیز ملاقات
فرمائید و تشویق و تحریص کنید کہ موطن حضرت اعلی جنست
ابہی شود و اشراق بر آفاق نماید و عليك التحية والثناء

ع ع

خلاصہ پس از چندی لوح مقدس دیگر رسید در دستور
الحمل رفتن بشیراز پس بکمال سرور بجانب شیراز حرکت کرد م

عجب آنکه در هر قسمت و دهی که میرسیدیم خلق را مهیای هنگامه میدیدیم و هر مسافری که وارد میشد از حالش تجسس میکردند و بد میگفتند چنانکه احبابی که در آنجا ها بودند با نهایت اشتیاق ملاقات که داشتند و ما هم مسافر بودیم و کسی ما را نمی شناخت با آنحال جرات نداشتند با آزادی پیش ما بیایند و از دور خفیه اظهار محبتی میکردند حتی در زرقان که يك منزلی شیراز است چهار روز توقف کردم که قاصد بشیراز رفته منزل و محل ورود مرا تعیین کنند در آن چهار روز حتی آدمهای مرا نگذاشتند از ترس بیرون بیایند که میآدا آنها شناخته شوند و جز ساعت چهار و پنج از شب گذشته احدی از احباب جرات نداشت در آن منزل که من بودم وارد شود حتی مالهای ما را پنهان کرده بودند که احدی مطلع نشود که در آن محل کسی هست تا شب چهارم که بعد از نصف شب مالهای ما را آهسته بیرون ده بردند و ما خود پیاده بیرون رفتیم و سوار شدیم مختصر آنکه وقتی بشیراز رسیدیم که معروفین از احباء الله را بجهة غوغای علما و هجوم عوام حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس و خوف بودند حتی بنحوی سخت بود که دو نفر احباب که در گوچه مصادفا مواجه میشدند از ترس روی خود را از يك دیگر بر میگرداندند و باهم اظهار آشنائی نمیکردند و در

همین وقت لوحی از سماء اراده مرکز میثاق رسید مع تنخواهسی که باید فوراً بیت مبارک را که سالها در دست اغیار بوده و تغییرات زیاد در آن پیدا شده بکلی باید خراب نموده و از ریشه برداشت و از روی همان اساس اصلیه بدون يك نقطه زیاد و کم بصورت اولیه در کمال استحکام بنا نمود .

در چنین وقتی نزول این لوح خیلی محل حیرت و تعجب جمیع شده که هر گاه شخص غریبی در غیر اینوقت از آنکوچه عبور میکرد محل نظر میشد که شاید اینهم از این طایفه باشد و در این بیت همیشه بسته بود و در خانه کوچکی بامر جمال قدم از دو طرف بیت در کمال تدبیر خریده شده بود که حفاظ و خدام بیت مقدس در آنجا منزل داشتند و اگر کسی قصد زیارت میکرد باید در شب وارد آن خانه ها بشود که کسی نفهمد و از آنخانه ببیت مبارک وارد شود و باز در شب خارج شود بمعالوه کوچه بسیار تنگ و در مقابلش در ب خانه یکی از مجتهدین موسوم بحاجی سید مهدی کازرونی و محل رجوع مردم بهر جهت گفته شد تا خیر جایز نیست زیرا که مبنی بر مصالح و حکمی است که خارج است از احاطه علمیه ما در این وقت بعضی از دوستان هم کمک مالی کردند در کمال سرعت بعد از تهیه اسباب بتوسط جناب معمارباشی که از دوستان بود شروع در خرابی شد و خاک و آوار را

ناچار در آن کوچه تنگ میریختند و مصالح کار میآوردند آن کوچه سراسر پر از خاک شده بود مخصوص در خانه آن مجتهد که مانند تلی شده بود که باید بالای آن رفت و بزیمر آمد خاصه نفوس و جمعیتی که بخانه آن عالم میرفتند در زحمت بودند تا آنکه جمیع آوار برداشته شد بنای اصلیه آن نمایان گردید از روی همان اساس اصلیه بدون تغییر و تبدیل سرموئی بنا نهاده مشغول ساختن در چنین وقت بنا آن مصروفیت و تنگی راه عابرین و مقابل خانه آقاسید مهدی احدی نمیرسید که این بانی کیست و چرا خراب کردند و چرا بنا میکنند پس از مدتی آن بنا بپایان رسید و بقدری رعایت در هرجهت شد که بعضی مردمان معمر که صورت اولیه آنرا دیده بودند میگفتند که گویا ابداء تغییر در آن حاصل نشده حتی در گچ بری و غیره .

در آن ایام جناب آقا میرزا آقای نورالدین حسن کپه از جانب جمال قدم حافظ و خادم بیت مبارک بود بعالم باقی شتافت و ختم او در همان بیت مبارک گذاشته شد و از هر طبقه مردم وارد و خارج میشدند تا آنکه از مهل و چراغ مزین گردید چنانکه مقصود و اراده مبارکه بود بانجام رسید بالجمله در آن مدت فانی در ایام معاشرت با اغیار داشت و در شب بخدمت احباب بسر میبرد و بعضی علما و اشراف زیاد مروده

میکردند و با احباب تسکین میدادیم تا آنکه قدری تسکین حاصل
 و مجالس برای ملاقات و معاشرت احباب تشکیل شد که لسوح
 مقدس نازل که برای ملاقات و ترتیب امور احباب بمبئی حرکت
 بآن سمت کن پس از آن بتقبیل آستان مبارک و زیارت روضه
 مبارکه بیا پس پانزده روز مانده بعید سعید نوروز در یوم
 عید غدیر باکمال سرور بهمراهی میرزا علی و جناب آقا میرزا
 محمود زرقانی بسمت هند حرکت نموده چون ببوشهر رسیدیم
 کشتی حرکت کرده بود ناچار یک هفته توقف کردیم در این
 زمان توقف پست شیراز رسید مکاتیب متعدده برای من
 داشت از جمله خدام بیت مقدس نوشته بودند یکروز بعد از
 حرکت تو حاجی سید مهدی کازرونی وقت عصر با چند نفر
 از مریدها فرستاد که این در را باز نمائید ملاحظه کنم با
 کمال وحشت در را گشوده نگاه خشم آلودی نموده و بعضی
 تعرضات و تهدیدات کرد که فردا بشما معلوم خواهد شد
 همه را بعجز و انکسار جواب دادیم ولی او در نهایت غضب
 و تغیر رفت آنشب از شدت اضطراب نخوابیدیم و همه را
 متوسل برب البیت بودیم و مناجات و تضرع میکردیم تا اوائل
 سپیده صبح که یکدفعه صدای غوغا و شیون سختی از خانه
 آن سید برخاست چون برای تحقیق بیرون رفتیم معلوم شد
 آقا سرشب بمرض قولنج شدید مبتلا شده و اول طلیمه

صبح از دنیا رفته است اینک ماها در کمال امنیت و راحت

بسر میبریم و بذکر الهی مشغولیم

فاعتبروا یا اولی الابصار

لعلکم برضاه ربکم ترزقون

پایان شرح مسافرت

و اینک دو فقره از الواحی که با افتخار اوصا در گشته است

۱- حضرت ادیب علیه بهاء الله الابهی

هو الله

یا من قام بکلّیته علی خدمه امرالله - آنچه در خصوص دار

التعلیم مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید مورث فرح و سرور

شد و محرك وجد و حبور جمیع یاران خرم و شادمان گشتند

این دبستان از تأسیسات اصلیة اساسیه است و فی الحقیقه

سبب استحکام بنیان عالم انسانی است انشاء الله از هرجهه

تکمیل گردد چون این دبستان در هر خصوص مکمل و معمور

و فائق بر سایر مکاتب و مدارس گردد دیگری و دیگری

بالتتابع تأسیس شود مقصود این است که یاران بایند در

فکر تربیت و تعلیم عموم اطفال ایران افتند تا کل در دبستان

عرفان چشم و گوش باز نموده و بحقائق کائنات پی برده کشف

رموز و اسرار الهی نمایند و بانوار معرفت و محبت حضرت

احدیت منور گردند و این بهترین وسیله است بجهه تربیت

عموم و البهائه علیک ع ع

۲- طهران حضرت ادیب دبستان الهی علیه بهاء الله الابهی

هوالله

یا منادی میثاق لالی منظومه که هر یک دری دری و
درخشیده بود ملاحظه گردید در نهایت لطافت و تالو و
لمعان بود اما فریاد و فغان از هجران نه چنان تاثیر
بخشید که تصور توان نمود چنان و وجدان متأثر گشت و
حیرانی دست داد ولی چه توان نمود در این ایام در حضور
محدور و ناله و حنین آنحضرت در نهایت تأثیر در قلوب و از این
گذشته درین اوقات وجود آنحضرت در آنصفحات لزوم قطعی
دارد مطمئن باشید که در وقت امکان دقیقه ای فتور نشود فوراً
اخبار گردد زیرا اشتیاق من نیز در نهایت است امید وارم که
عنقریب میسر گردد و عليك التحية و الشناء ع ع

* * *

و اما اثر نظمى ایشان

جناب ادیب العلماء را با اینکه مشاغل دیگر مجال نمیداده
است که طبع خداداده را در سرودن شعر بکارگمارد معذک
ذوق سرشار ادبی و علاقه مفرط ایشان بشعر و ادبیات گاهگانی او
را وادار میکرده است که اشعاری بسراید و اثر منظومی نیز از خود
بجای گذارد . قسمتی از اشعار ایشان بنظر رسید و منتخبی
از آنچه ملاحظه شد برای درج در این تذکره اختیار و انتخاب
گردید تا نام شریفش همانطور که در تاریخ عمومی امر مذکور است
از دفتر اهل ذوق و ادب نیز محو نشود .

و اینک نمونه آثار ایشان :

۱- از یک منظومه مثنوی ایشان

دوش در کار درس و بحث و کتاب

غوطه ور در بیم سؤال و جواب

ناگه آمد بگوشم آوازی

از سروشم پدید شد رازی

هاتف غیب این نداد در داد

کای ادیب ای بدرس و بهیبت استا د

تا یکی سر بجیب فکرو خیال

تا یکی در خیال بحث و مقال

چند در جستجو و در طلبی

چند از وهم خویش در تعبسی

طالب وصل یاری ؟ اینک بیار

عاشقی ؟ سر بنه بیای نگار

جان بکف نه که جان جان آمد

دل بیا ور که دلستان آمد

چونکه بشنیدم این سروش ز غیب

سر بر آوردم از دریچه جیب

چشم دل باز گشت و جان دیدم

پرتو جلوه نهان دیدم

عقل و ادراك و حسن تمامی رفت

پختگی شد پدید و خامی رفت

جان بجانان رسید و روح بسروح

جسم را حرکتی است کالمذبح

جان چو در راه دوست گشت نشانی

بستر آن زیرینان یا خار

خواه بر تخت و خواه بر تخته

خام وی را طعام یا پخته

تلخ و شیرین یکسان است

جسم محکوم و حکم با جان است

هستی از سر گرفته ام اکنون

زانکه مقهور گشت نفس حـرون

حبذا زین عطا و فضل و کرم

که مرا شد نصیب در عالم

*

*

*

۲- (مستیزاد)

این مدعیان در طلب یار بهر سـ

کردند تکاپـ

چون گشت عیان خود نمودند بـ

کردند هیاهـ

گر مرد رهی ایدل از اوهام حـ

زاستار گذر کن

اینک بوئاق آمده آن یار پـ

یا طلعت نیکـ

از اول ابداع نهان بود جمالـ

در ستر جلالـ

در ظهور لمقا موسی جان در طلب او

ربّ ارنی گو

امروز شد از مشرق توحید نمایان

چون شعله فاران

شد جلوه گر انوار جمالش ز همه سـ

از هر دروهر کو

ایطاب دیدار خدا خیزو بیکبـ

دل از همه بردار

بشنو زمن این نکته بایکتر از مـ
 تا بگذری از جـ
 آن جوهر جان بینی و هم سر خفا را
 هم عین بقا را
 آنظمت یزدانی و آنقامت دلجو
 و آن قدرت بازو
 هر لحظه جمالی و جلالی و کمالی
 از حال بحالی
 گه رمز هـ هـ و گهی رازاناهـ
 گه نغمه یاهـ
 از عرش ندای لمن التک بلند است
 سرها بکمند است
 برپای شده محکمه عدل بمکـ
 بشتاب بدانسـ
 تا نیک بسنجد همه اعمال خلایق
 از کاذب و صادق
 بنهد همه را کیفر اعمال بیپـ
 برگـ و بجفا جـ
 عاجز بود از وصف رخش عالم و عارف
 هر مـ ادح و واصف

هیئات ادیبا نرسد مور باهو
 اندرتك و درپو
 وصف رخ خورشید کجا نره تواند
 بی شبهه ندانند
 ای نره نا چیز منه پای در این کو
 بنشین و ثنا گو

× × ×

۳- قطعه

شبی بنامه اعمال خویشتن دیدم
 خطا فزون زقیاس وگنه برون زحساب
 ازین مشاهده نومید گشتم از کشته
 ازین ملاحظه لرزیدم مرا اعصاب
 خرد چو حال تباهم بدید بر زد هسی
 که از چه نالی واز چیستی تو در تب و تا
 نظر برحمت غفار کن که لا تحصا است
 بگیر دامن فضل و عنایتش بشتاب
 سر خلوص بیاب جمال ابهسی نه
 که این سبیل نجات است واین طریق ^{صواب}
 کنون بیاب عطا سرفکنده ام در پیشش
 که نیست غافر ذنبی بجز توای وهیاب
 غریق بحر گناهم تفقدی فرما
 بگیر دستم و بیرون کشم ازین عذاب
 بعجز بوسه زخم بر قدم غصن بهما
 که فیض او متوالی است همچو فیض سبحان
 امید مغفرتم هست زان در امیـــــــد
 گشای باب کرم یا مفتح الابیـــــــاب

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

از يك قصیده اوکه در طلب اجازه تشرف بحضور حضرت

عبدالبهاء سروده است

ایساقی روحانی وی جوهر انسانی

لطفی کن و جامی ده زان باده ربّانی

زان باده لاهوتی زان حقه یاقوتی

کاین بسته ناسوتی آزاد شود آنی

از غیر تو بگسستم وز نام و نشان رستم

دلشادم و سرمستم زین بیسروسامانی

ته جرعه صهبایت آتش چو بجانم زد

بنیان وجود من رو کرد بویرانسی

در نعت توام عاجز در وصف توام الکن

طفلی چه سخن گوید از حکمت لقمانی

بر سر هوسم این است آخر نفسم این است

در پای توافشانم جانی که بود فانی

از بهر نثار تو جان است مرا بر کف

این هدیه ناقابل بپذیر از این دانی

ای فرع قویم حق از اصل قدیم حقی

تو مرکز میثاقی تو نقطه پیمانسی

از سرّ منی آگه بر حال منی واقف

کز هجر تو میپویم در وادی حیرانسی

در عشق تو مشهورم از گوی تو مهجورم

مپذیر ز خود دورم ای مظهر سبحانسی